

خورشیدی که در وسط آسمان بوده باشد فلاؤ و درخشدگی
 میکرد « بمحض اینکه هکتر ویرا بدید عنوان ثباتش
 کسسته شد و از جلو حریف فرار کرد و آشیل بدنبالش
 رفت . هکتر میدوید و آشیل او را تعاقب می کرد .
 بالاخره هکتر اطراف حصار ایونراسه دور زد و حریف
 او را رها نکرد ، ژوپتر بر هکتر رات کرد و خواست
 او را از چنگ خصم نجات دهد . آتن^۱ دخترش بر او
 اعتراض کرد و گفت بگذار که هرطور سر نوشت بندگان
 تست و هرچه قضا و قدر حکم نموده است بمنصه ظهور
 رسد . ژوپتر تصدیق کرد و آتن از آسمان بزمین
 هبوط نمود ، هکتر بگرد حصار میدوید و گاهی میخواست
 آشیل را نزدیک سنگر نیر اندازان کند ولی آشیل سر
 راه او را می گرفت و از نزدیک شدن بدیوار ممانعت
 میکرد . زمانیکه هکتر نزدیک یاران آشیل می شد وی -
 خواستند او را تیر یاران کنند ، آشیل اشاره^۲ میکرد که
 بطرف هکتر تیری نیندازند و بگذارند که با دست خودش
 لدت انتقام و کشتن حریف را بچشد ، ایلون که حامی
 تروا بود خواست دلاور تروا را از جلوی پهلوان یونان
 بر بایند و او را نجات دهد ، ژوپتر ترازوی زرین
 خود را بلند کرد که قدر و قیمت طرفین را بسنجد .
 کله هکتر زمین تمایل کرد و معلوم شد که سر نوشت
 هکتر در این جا غلبه نخواهد بود بنا براین ایلونرا از تصمیم

خوبه نیز داشتند و آتن بصورت دلفوب (۱) برادر هکتر در آمده نزدیک هکتر رفت و او را ترغیب نمود که در برابر آشیل بایستد و با او در اویزدهکتر بسی خسته گردیده بود . این رنج نژد او پسندیده آمد . ثبات را بر فرار ترجیح داد و ایستاد . همیشه آن دو نفر دلاور مقابل یک دیگر شدند و برای پیکار کمر بستند هکتر گات ما باید باهم عهد کنیم که هر کدام دیگری را مقنول سازد بکشش او امانتی نموده تسلیم قوم و قبيله مقتول کند و من اینك این عهد را میکنم و خدای خدایان را شاهد قرار میدهم که چنانچه تو بدست من کشته شوی بر بودن اسلحه ذیقیمت تو اکتفا کنم و جنازه ات را باردوی یونان باز بگردم این سخن شراره کینه را در چشمان آشیل بر افروخت و گفت نام عهد و پیمان انسان میر ، آیمیان انسان و شیر عقد اتفاق محکم میشود یا ممکن است که بین گرگ و کوسفند عهد و میثاقی برقرار گردد ؟ فصل خصومت - فقط بشمشیر است . آشیل درنگ نکرد و نیزه خویش را بسوی هکتر حواله نمود هکتر خم شد و آن حمله ضروری باورسایید ، نوبت حمله به هکتر رسید و نیزه را با شیل حواله کرد نیزه هکتر بر سپر آشیل فرود آمد ولی سپر قهرمان یونان حتی خراش هم بر نداشت ، هکتر بکمان این که برادرش (دلفوب)

(۱) *Delphobe*

حاضر است و او را گمگم خواهد کرد به پشت سر خود نگاه نکرد ولی « دینفویب » را نیات و دانست گرفتار حقیقه خدایان شده است پس دست از چنان بست و با آشیل مبارزه کرد. آشیل زبال و کویال حریف رانیک در نگرست تا محل ورود ضربت سلاح خویش دانشمندی دهد پس نوزه را بگردن دشمن فرود آورد. هکتیر از یا در افتاد و در خاک و خون غلطید و جیل از آنکه جان تسلیم کند گفت در این ساعت مرگ یک خواهش از تو دارم که هر قدر سیم و زر بخواهی از پدرم بگیر و در مقابل آن نهی مرا باویاز گداور تابدن من در این بیابان نماند و خوراک سگان شود .

آشیل پاسخ داد هرگاه پدرت برابر وزن بدن سنگین تو بمن طلا بخشد محال است که جزاۀ پسرش را باو دهم تو باید خواهی نحوای خوراک سگان شوی هکتیر آهی کشید و گفت زود باشد که دست اجل بر سر جوانی تو نیز فرود خواهد آمد و پس از من حیات تو دیری نخواهد پدید « تارپکی مرگ چشمان او را پوشانید و روحش از بدن پرواز کرد » آشیل انبضار کتان نره‌ای زد و گلت البته هنگامی که ژوپتر اراده کند روح من از بدن من فرقت می نماید . آنگاه نوزه خویش را از گلوی مقتول بیرون کشید و اسنحه او را برداشت، بونتی ها بسوی نمش مقتول هجوم کردند و او را مثنه نمودند . آشیل شروع برجز خواندن

کرده و ساق پای ملتوتل را شکافته تنش هکترا را بارابه خویش
 بست و بدور حصار الیون حرکت نمود . غریبانه وضیحه
 از لشکریان تروا که از پای حصار واقعه را می نگریستند
 بلند شد پیرام پدر هکترا خواست خود را از بالای حصار
 بزیر اندازد و از قتل پسرش خواهش کند که آن اهانت
 را بروی روبا ندارد پارانیش جلو او را گرفتند . (اکوب)
 مادر هکترا . همینکه گشته شدن پسرش را دانست « خاك
 برسر کرده و مویه کنان نزد برام شتافت (آندروماک)
 زوجه هکترا مشغول دوختن پارچه زربفتی بود و کنیزانش
 در انتظار مراجعت هکترا و شست و شوی بدن او از گرد و
 غبار جنگ ، آب گرم میکردند . چون صدای ناله مردان
 و شیون زنانرا شنید از حصار خود بیرون دوید و در برج
 حصار شهر رفت که قضیه را استفسار کند ، چشمش بنفش
 شوهرش افتاد که آتشین او را بدنباله ارابه خود بسته و روی
 خاک و سنگ می کشاند آندروماک غش کرد و چون بهوش
 آمد « چندان شیون و عزا داری کرد که حگرها برای او
 گذاخته شد »

مراسم سوگواری پاتر گل

سرود بیست و سوم « ۱ »

صدای ناله و شیون از الیون بلند بود ، لشکریان
 یوان از میدان جنگ بکشتی های خود مراجعت میکردند

آشیل بفسمت لشگریان خودش اجازه نداد صفوف خود را بهم زنند و درمیانه آنها ایستاد . گفت . ای سواران ! اسب هارا از اربابه ها باز نکنید . زیرا اکنون وقت آنست که برای سوگواری پاترکل دلاور قیام نمائیم . از خطاب آشیل همه گریستند بامر او سه مرتبه دور جنازه پاترکل طواف کردند و سرود عزای خواندند . اکامین آشیل را بخوبه خود دعوت کرد و گفت برای شست و شوی آشیل از خون و کذافات میدان جنگ آب گرم کنند . آشیل گفت . محال است قطره ای آب برای شست و شو و پاکیزگی خودش استعمال کنم قبل از اینکه پاترکل را دفن نموده باشم . سران سپاه یونان هرچه در این باب اصرار کردند مفید نیفتاد و چون او را بسی التماس کردند که طعامی تناول کند کمی غذا صرف نمود ولی بهیچوجه خود را شست و شو نکرده و چرن هنگام خواب و راحت بوده همه خوابیدند . آشیل پاترکل را در خواب دید . پاترکل

(۱) فسمت بزرگی از مفسرین اشعار همره معتقدند که این سرود و سرود بعد در اصل جزء ایلیاد نبوده و بعد از همریان اضافه شده زیرا ایلیاد بکشته شدن هکتور ختم میشود ولی اخیراً بدلائل مفصلی که ذکر آنها در این مختصر گنجینهش ندارد محقق شده است که ایلیاد فقط بیست و دو سرود نبوده و بیست و چهار سرود می باشد .